

سخن نخست

مادران و کودکان کابلی؛ در میانه‌ی مرگ و فراموشی

حمله انتحاری بر زایشگاه و شفاخانه‌ی نوزادان و مادران "صد بستر دشت برچی" که در بیست و سوم ثور اتفاق افتاد، آگاهانه به منظور قتل عام مادران و نوزادان، طراحی و عملی شد و در نتیجه‌ی آن ۲۴ نفر به شمول داکتران، زنان و کودکان کشته شدند. در شمار جنایت‌ها و حملات وحشیانه‌ی دیگری که در دو دهه‌ی اخیر در افغانستان صورت گرفته، این حمله در نوع خود بی‌سابقه بود. هرچند تروریستان طالب و داعش، حمله‌های زیادی بر غیر نظامیان، در شهرها، مراکز فرهنگی و اجتماعی انجام داده اند؛ اما این حمله که از پیش، برای کشتن مادران، کودکان نوزاد و پزشکان که جان انسان‌ها را از مرگ نجات می‌دهند انجام شد، بیش‌تر از حملات دیگر، خبرساز گردید. وجدان مردم افغانستان، جهان و سازمان‌های مدافع حقوق انسان‌ها را خدشه‌دار کرد. این حمله‌ی جنایتکارانه بر تنها شفاخانه‌ی دولتی و خیریه در غرب کابل انجام شد که تنها امید نجات مادران و نوزادان از مرگ بود و هر روز جان ده‌ها مادر و نوزاد را هنگام زایمان و ولادت نجات می‌داد. دشت برچی در غرب کابل بیش از یک میلیون جمعیت دارد. ساکنان آن بیش‌تر فقیر و زاغه نشین اند، که از شهرها و ولایت‌های جنگ‌زده به این‌جا آمده اند و بیش‌ترشان، مربوط به طبقه‌ی کارگر، دست فروش و محروم بوده و نمی‌توانند بدون کمک

ادامه صفحه ۲

نگاهی به زندگی و کارنامه زنده یاد رفیق شریفی

عصمت الله فرزند عبدالشکور در سال ۱۳۳۲ خورشیدی در قریه انجیر ولسوالی چاه آب ولایت تخار در یک خانواده فقیر و زحمت‌کش به دنیا آمد و تحصیل خود را در لیسه رستاق به پایان رساند.

شرفی همین که پا به دوران جوانی گذاشت، استبداد طبقات حاکم را در وجود سلطنت فاسد و استبدادی ظاهر شاه، مناسبات ارباب-رعیتی زمین داران بزرگ، و در وجود اربابان منطقه با گوشت و استخوان خود، لمس و احساس کرد و علیه آن موضعی قاطع گرفت.

سال‌های ۱۳۴۹ و ۱۳۵۰ مردم افغانستان گرفتار قحطی و گرانی سختی شده بود، اقشار و طبقات محروم و فرودست جامعه از فرط تنگدستی، درماندگی و گرسنگی، کودکان شان را به‌خصوص کودکان دختر را می‌فروختند و یا در کوچه و پس کوچه‌ها رها می‌کردند. در این زمان، شرفی و تن چند از رفیقانش به جنبش چپ پیوست و اولین فعالیت خود را از لیسه رستاق آغاز کردند.



صفحه ۵

کارگران میهن ندارند



صفحه ۳

رنج مسکوت خبرنگاران و حامیان فریکار آزادی بیان



دولت و نظام سرمایه‌داری به هیچ عنوان حامی آزادی شده نمی‌تواند. تا زمانی که منافع، مناسبات و ارزش‌هایی آن‌ها به خطر نیفتند یا مورد انتقاد قرار نگیرند، خود را حامی آزادی تلقی می‌کنند و کاری به خبرنگاران، نویسندگان و منتقدان ندارند؛ اما اگر این منافع مورد انتقاد و تهدید قرار گرفت، دشمن آزادی بیان می‌شوند. تاریخ افغانستان شاهد سرکوب نویسندگان، آزادی خواهان و "آزادی بیان" بوده است و حالا نیز خارج از محدودیت‌ها و خط و مرزهایی که کشیده شده، کسی نمی‌تواند بدون ترس و لرز دیدگاه خود را بیان کند. حامیان واقعی آزادی بیان، باید این شعار را که "آزادی بیان داریم"، تحلیل کنند. زمینه و چالش‌هایی که آزادی بیان و فعالیت مطبوعات را تهدید می‌کند، نباید نادیده گرفته شود.

صفحه ۴

پارادوکس صلح با طالبان و حفظ ارزش‌های دموکراتیک



در تاریخ معاصر افغانستان بار اول نیست که مردم دموکراسی و آزادی‌های نیم بندی را تجربه نموده و دوباره به خطر برگشت به گذشته مواجه شده اند. در افغانستان، بار نخست در زمان شاه امان الله و بار دوم در دهه‌ی دموکراسی ظاهرشاه، تا حدودی فضای باز و توجه به حقوق دموکراتیک، تجربه شده است. بنابراین علتهای مختلف اجتماعی و سیاسی و نبود یک جنبش پویا و دموکراتیک؛ اما این تغییرات مثبت در این مقطع‌ها، متوقف شد و ادامه پیدا نکرد. تغییرات بعدی پس از این دوره‌ها، منجر به همزمنی گروه‌های تندرو مذهبی گردید که حقوق دموکراتیک را نفی می‌کنند. تجاوز روس‌ها به مشروعیت این گروه‌ها بیش‌تر کمک کرد و با سقوط رژیم وابسته به شوروی سابق، میدان به کلی، به نفع گروه‌های بنیادگرا خالی شد که اکنون جای گروه‌های بنیادگرای مجاهدین را طالبان، داعش و القاعده گرفته است.

صفحه ۲

فراخوان برای ایجاد نهاد همبستگی در دفاع از حرمت و حقوق کارگران و مهاجران افغان

صفحه ۶

د کډوالی کړکيچ، لاملونه او کړاوونه

صفحه ۷

پارادوکس صلح با طالبان و

حفظ ارزش‌های دموکراتیک

✍️ صالح

که باید چگونه سرنوشت خود را بسازند؛ ولی ساختن جامعه‌ی عاری از تبعیض به میزان آگاهی توده‌ها از حقوق اساسی و موقف طبقاتی شان مربوط است.

اگر توده‌ها، حول خواسته‌های مبرم شان، مانند رهایی از فقر، جنگ، مهاجرت‌های اجباری و نجات از بی‌سرنوشتی و غرق شدن در دریاها و زنده سوختن شدن، گرد هم بیایند، در آن صورت، برگشت به گذشته و نظام‌هایی که جز بلاهت، جنگ، فقر و مهاجرت، چیزی دیگری را سبب نمی‌شوند، امکان پذیر نمی‌گردد.

بنابراین، تصور من بر این است که این‌بار مردم افغانستان، با تجربه کردن فضای متفاوت‌تر از دوره‌های گذشته، به‌ویژه از دوره طالبان، به نظام‌های عقب‌گرا نه بگویند و از این فرصت برای رسیدن به یک شرایط بهتر و یک جامعه‌ای مترقی، استفاده کنند و آزادی و برابری‌های بیش‌تری را به‌دست بیاورند.

این‌که با شریک شدن طالبان در قدرت یا احتمال برگشت امارت طالبانی چه خواهد شد و آیا مردم مطابق این تصور عمل خواهند کرد و برای حفظ ارزش‌های دموکراتیک و حقوق شهروندی شان قربانی خواهند داد و در مقابل آن شرایط، مقابله خواهند کرد؟ این پرسش از پرسش‌های مهمی است که پاسخ آن بستگی به سازمان یابی توده‌ها و سطح آگاهی طبقات محروم جامعه خصوصاً طبقه کارگر دارد که هزینه‌ی جنگ‌ها و مصیبت‌ها را به دوش کشیده و هر روز در داخل تونل‌های استخراج زغال سنگ، با غرق شدن در دریای هربود و زنده سوختن شدن در ایران، به جرم کارگر بودن، قربانی می‌دهند.

در افغانستان بوده و امکان مداخله‌ی قدرت‌های خارجی را در کشور ما مساعد کرده است.

نقش قدرت‌های سرمایه‌داری در به‌وجود آمدن گروه‌های افراطی - مذهبی قابل انکار نیست. قدرت‌های سرمایه‌داری چه غربی و شرقی، این گروه را تقویت کرده و در بیش‌تری موارد، از آن‌ها برضد جنبش‌های ضدسرمایه‌داری و تبعیض کار گرفته شده است. قدرت‌های سرمایه‌داری به این واقعیت متوجه بوده که رهایی مردم از چنگ گروه‌های تندرو، توده‌ها را متوجه یک زندگی طاقت فرسا در زیر خط فقر و باز تولید آن در موجودیت دولت‌ها و نظام سرمایه‌داری می‌سازد. در صورت فرو ریختن ایدئولوژی قرون وسطایی، مبارزه برای برابری، در دولت‌های بورژوازی قدرتمند می‌شود، این درد سر بزرگی ست، برای لیبرال دموکراسی که همین اکنون ما شاهد خیزش توده‌های آگاه و اعتراض‌های ضد سرمایه‌داری، ضد بیکاری و تبعیض در آمریکا و کشورهای دیگر در سطح جهان هستیم. جنبش اعتراضی علیه نژاد پرستی و جنبش نود و نه در صدی‌ها، مصداق آن است.

به نظر می‌رسد نسل جوان، زنان و کارگرانی که به دور از حاکمیت طالبان در این دو دهه‌ی گذشته، پرورده شده و زندگی کرده اند، مزایای فضای باز را تجربه کرده اند و به برگشت به گذشته، نقرت دارند. با یک نظامی که قوانین ضد دموکراتیک را مثل دوره‌های گذشته بخواهد و مردم را وادار به اطاعت کور کورانه کند، کنار نخواهد آمد. به گفته‌ی جامعه شناسان، صلابت و قوت قوانین (چه سنتی و چه مدرن) ناشی از ضمانت‌های اجرایی و حمایت دولتی که قوانین را به اجرا در می‌آورد، نیست؛ بلکه مربوط به میزان آمادگی افراد برای اطاعت از آن قوانین است. یعنی ناشی از اراده اخلاقی افراد است. به عبارت دیگر، در نهایت، این توده‌هاست

در تاریخ معاصر افغانستان بار اول نیست که مردم دموکراسی و آزادی‌های نیم بندی را تجربه نموده و دوباره به خطر برگشت به گذشته مواجه شده اند. در افغانستان، بار نخست در زمان شاه امان الله و بار دوم در دهه‌ی دموکراسی ظاهرشاه، تا حدودی فضای باز و توجه به حقوق دموکراتیک، تجربه شده است. بنابراین‌ها، مختلف اجتماعی و سیاسی و نبود یک جنبش یویا و دموکراتیک؛ اما این تغییرات مثبت در این مقطع‌ها، متوقف شد و ادامه پیدا نکرد. تغییرات بعدی پس از این دوره‌ها، منجر به هژمونی گروه‌های تندرو مذهبی گردید که حقوق دموکراتیک را نفی می‌کنند. تجاوز روس‌ها به مشروعیت این گروه‌ها بیش‌تر کمک کرد و با سقوط رژیم وابسته به شوروی سابق، میدان به کلی، به نفع گروه‌های بنیادگرا خالی شد که اکنون جای گروه‌های بنیادگرای مجاهدین را طالبان، داعش و القاعده گرفته است.

در باره چستی و کبستی این گروه‌ها نمی‌خواهم بپردازم؛ زیرا منابع کافی در باره شناخت و کارکرد آن‌ها، وجود دارد. نکته‌ای را که من در این یادداشت می‌خواهم به آن بپردازم، نقش مردم در نجات از این گروه‌ها و بسترهای اجتماعی و زمینه‌هایی است که سبب به قدرت رسیدن گروه‌های بنیادگرایی مذهبی در افغانستان شده است.

به باور من یک عاملی که سبب تداوم ایدئولوژی قرون وسطایی و یا بهتر بگویم، نظام‌های توتالیتر مذهبی می‌شود، نقش ابزاری بودن این دیدگاه، برای به‌وجود آوردن گروه‌های خشونت‌گرا و افراطی است که از گذشته تا حالا، قدرت‌های بزرگ سرمایه‌داری از آن استفاده کرده است. ناآگاهی مردم از حقوق دموکراتیک‌شان و بسترهای اجتماعی، زمینه‌ساز تقویت این گروه‌ها

ادامه سخن نخست

نهادهای خیریه، جان شان را از مرگ و بیماری نجات دهند. در این‌جا، هرچند به دلیل تراکم جمعیت، شفاخانه‌های خصوصی نیز توسط سرمایه‌داران ایجاد شده؛ اما این شفاخانه‌ها، پول زیادی را از بیماران می‌گیرند و خدمات مصنوعی ندارند و شفاخانه‌های دولتی از این نقطه بیش‌تر فاصله دارد.

شفاخانه‌ی نسایی ولادی صد بستر دشت برچی، با حمایت پزشکان بدون مرز فعالیت می‌کرد. این سازمان به دلیل تهدیدهای امنیتی حمایت خود را از این شفاخانه متوقف کرده و نمی‌تواند به کمک‌هایش ادامه بدهد.

این تصمیم سازمان پزشکان بدون مرز، در حالی اعلام شد که عاملان حمله به این شفاخانه تا حالا شناسایی نشده است. زمانی که حمله صورت گرفت، دولت اعلام کرد که طالبان انجام داده اند؛ اما این گروه آن را انکار کرد. وزارت خارجه‌ی امریکا پس از این حمله، چشم از این جنایت بست و به بهانه‌ی حمایت از روند صلح موضعی اتخاذ کرد که انگار این جنایت اندک بوده باشد و تلاش کرد که افکار عمومی و توجه جهان را از عاملان آن منحرف کند. طالبان که پیش از این، حملات مرگباری فراوانی را بر غیر نظامیان انجام داده اند، به نحوی در چنین حملات نقش دارند.

هرچند این حمله در سطح جهانی محکوم شد و سبب برانگیخته شدن احساسات و همدردی با قربانیان گردید و اشرف غنی از آغاز حملات تهاجمی بر طالبان و بازسازی و بازشدن هرچه‌زودتری این شفاخانه سخن گفت؛ اما دولت در مورد تامین امنیت این شفاخانه اطمینان نداد و نداده است. این مسأله سبب شد که پزشکان بدون مرز اعلام کنند که به دلیل تهدیدهای امنیتی نمی‌توانند حمایت خود را از این شفاخانه ادامه بدهند. هرچند وزارت صحت عامه، پس از یک ماه و بیست روز، در یازدهم سرطان اعلام کرد که این شفاخانه به فعالیت آغاز کرده است، مسأله‌ی امنیت آن حل نشده و یک چالش بزرگ در کار مجدد این شفاخانه محسوب می‌شود که سبب قطع حمایت پزشکان بدون مرز گردید. وعده حکومت مثل همیشه در مورد تامین امنیت مردم و این شفاخانه، مثل بادکنک در هوا گم و نیست شده است.

بربنیاد گزارش‌ها پس از حمله به شفاخانه‌ی صد بستر دشت برچی، مادران باردار در غرب کابل دچار مشکلات فراوانی شده اند. در شفاخانه‌های خصوصی و دولتی نزدیک این محل، رسیدگی لازم از آن‌ها و کودکان شان نمی‌شود. بیمارانی که در این شفاخانه‌ها می‌روند، به دلیل نبود امکانات، کارکنان صحتی کم تجربه و نبود بستر کافی، پذیرفته نمی‌شوند. بیش‌ترشان، سرگردان از این شفاخانه به آن شفاخانه، شب و روز را سپری می‌کنند. این‌که این روند چه را بر سر مادران و کودکان می‌آورد، کمتر کسی می‌داند.

این مصیبت درحالی دامن گیر این جمعیت محروم کابل شده است که این روزها اپیدمی کرونا در افغانستان، به‌ویژه در کابل، که بیش از شش میلیون جمعیت دارد، به نقطه‌ی اوج خود رسیده است. شمار زیادی مادران باردار شب‌ها و روزها در کابل، از یک شفاخانه به شفاخانه‌ی دیگری به دلیل نبود حمایت دولتی، امکانات صحتی و در مانی سرگردان اند. آن‌ها بیش‌تر از هر گروه اجتماعی و انسانی قربانی می‌دهند.

نه رهبران دولتی نه امریکا و نه سازمان صحتی جهان و نه پزشکان بدون مرز، رنج این مادران را درک می‌کنند. مادران باردار در کابل چنین روزگاری تلخی دارند و همزمان خطر کرونا زندگی آن‌ها و کودکانی را که در بطن شان دارند و خانواده‌های آن‌ها را تهدید می‌کند.

مسئول این وضعیت درحالی دامن گیر زنان و کودکان کابل گردیده کیست؟ تنها کاری که مردم تا حالا توانسته، دادخواهی برای ادامه‌ی کمک‌های سازمان پزشکان بدون مرز به مادران بوده است. اما به این دادخواهی توجه نشده است. دولت به سازمان پزشکان بدون مرز از تامین امنیت این شفاخانه اطمینان نداده است. این درحالی است که دولت و طیفه دارد، امنیت شهروندان، مراکز خدماتی و درمانی را بگیرد. دولتی که چنین به رنج شهروندان، مادران و کودکان بی‌پروا باشد چه‌گونه دولتی است؟



کارگران میهن ندارند



جواد طیب



کارگران از جمله کارگران رنگین پوست در امریکا به جرم رنگ پوست شان زیر زانو و یا چرخ ماشین راسیست ها و فاشیست ها له می شوند، در مرز ایران و افغانستان به جرم "افغانی" و غریبه به هولناکترین نوع شکنجه شده و به قتل می رسند و یا هم زنده زنده به آتش کشیده می شوند؛ در ایران هر روز به تعداد کارگرانی که به جرم حق طلبی و نه گفتن به فقر و استثمار زندانی و یا به دار آویخته می شوند افزوده می گردد. در بنگله دیش، امارات متحده عرب، هند، ترکیه، اندونیزی، مالزی، عراق، لبنان، شیلی، برازیل، سوریه و در گوشه و کنار دیگر این دنیا بدترین نوع رفتار و خشونت با کارگران صورت می گیرد، اما با تاسف اکثر نسخه هایی که برای دفع و رفع این وضعیت از جانب برخی از تحصیل کرده گان و روشنفکران جامعه از آن میان چپ بورژوا - ناسیونالیست پیچیده می شود مهر قوم، سمت، مذهب، وطن و... را در پیشانی دارد. این در حالی است که بازار و خصلت جهانی تولید و مصرف در نظام کاپیتالیستی نه تنها فرش صنایع ملی را از زیر پای مرتجع ترین محلی گراها جمع می کند که یکسونگری و ماندن در لاک خودی و ملی را به مفهوم مرگ اجتماعی در مرادوات جمعی انسانها قلمداد کرده است؛ در یک چنین وضعیتی خیلی آشکار و مشخص است که تقدم و تقدس آدمها بر یک دیگر بر بنیاد ویژه گی های انسان قرون وسطی (قوم، نژاد، زبان، جنسیت، سمت، مذهب و موقعیت های اجتماعی) در جهت منفعت طبقه خاص است که در چهارچوب القاب مختلف بر بشریت امروزی تحمیل می شود. نقد و مقابله با هر کدام این نابرابری ها و تبعیض ها امر خیلی فوری و آنی هر انسان آزاده، انسان دوست و مدرن است؛ اما این مقابله اگر با اصل موضوع و مخرج مشترک همه، یعنی نظام تولید و باز تولید کننده این تعارضات دوران بربریت تماس نگردد و مسأله بر سر دگرگونی جامعه طبقاتی و رفع بنیادی نابرابری های طبقاتی نباشد بقیه تبعیض ها و نابرابری ها خواه ناخواه در شکل و شمایل جدید و کهن ادامه خواهند یافت. از سوی دیگر فرد منتقد و سازمان و تشکیلاتی که متوجه این پیچیدگی و ظرافت در امر مبارزه سیاسی نگردد علی الرغم نیت نیک و انسانی اش ناخواسته و ناآگاهانه به دامی می افتد که او را در کنار و مؤتلف سیاسی جنبش های فاشیستی، راسیستی و ناسیونالیستی قرار می دهد. البته موضوع این نیست که به جز تعارض طبقاتی بقیه نابرابری ها فقط هیچ اند؛ هر کدام از این نابرابری ها و اپارتاید دقیقاً بخشی از زنده گی بشریت را محدود می سازد ولی بحث اصلی این است که همه اینها مبتنی بر نابرابری طبقاتی است، بدون شکاف طبقاتی بقیه تعارضات اجتماعی قدرت تداوم حیات را ندارند؛ حال آنکه معکوس آن چنین نیست.

در هفته های گذشته در شبکه های اجتماعی افغانستان، خبری نشر شد که گویا شخصی به نام علی پور، یکی از فرماندهان مسلح محلی در ولایت میدان وردک، کارگران جاده سازی را که در این ولایت کار می کردند، لت و کوت کرده است و دلیل و توجیه این رفتار غیر انسانی و وحشیانه با کارگران، در شبکه های اجتماعی این بود که زادگاه این کارگران بدخشان بوده و شرکت جاده سازی، چرا از کارگران محلی به جای این کارگران، استخدام نکرده است. در این جا هدف من، گزارش دادن این رویداد نیست. هدف پرداختن به یک واقعیت و یک بیماری در جامعه و شرایط کنونی است.

مسأله این است که متاسفانه، بخش زیادی از کسانی که سنگ دفاع از کارگران را به سینه می کوبند، در کنار جریانها و شخصیت های راست بورژوا و ناسیونالیست های قومی، چه آنهایی که برای بد رفتاری علی پور توجیه آوردند و چه آنهایی که این عمل غیر انسانی او را با ذهنیت قومی و محلی نکوهش کردند، از موضع و منافع طبقه کارگر نپرداختند، بلکه از موضع وابستگی تباری و محلی شان این مسأله را به تحلیل گرفتند.

تعدادی با بلند کردن پرچم تعلق قومی، رفتار غیر انسانی این قوماندان را با کارگران توجیه کردند و مدعی بودند که اصلاً لت و کوبی در کار نبوده، علی پور فقط می خواسته تا کارگران از همان قوم و محل به کار گماشته شوند تا صاحب لقمه نانی گردند و ادعایی هم مطرح شده که اعتراض در مورد لت و کوب این کارگران، دسیسه ای از جانب جریان هایی است که با قوم هزاره دشمنی دارند. بخش دیگری هم که تعداد شان کم نیستند، به دلیل تعلق تباری و هم ولایتی بودن با کارگران بدخشانی، یا هم از سر "ترجم" تاجیک و بدخشانی بودن این کارگران را معیار قرار دادند و به "دفاع" از آن ها با گرایش قومی و محلی آستین بر زدند و با استفاده از این غایله به نفرت پراکنی قومی دامن زدند. برخورد هر دو طرف این ماجرا، بیش تر از آن که برای اتحاد و همبستگی طبقه کارگر مفید باشد، در تفرقه انداختن میان کارگران بر مبنای قوم و سمت کارایی دارد.

"کارگران میهن ندارند" بزرگترین نیروی اجتماعی اند که به جز فروش کار و نیروی جسمی شان، چیز دیگری را برای ادامه حیات خود و خانواده های شان ندارند. هر کسی که نیروی کارشان را با مزد بهتر بخرد و در هر کجایی دنیا هم که خریدار داشته باشند، کارگران ناگزیر می شوند، در آنجا بروند. از طرف دیگر برای کار فرمایان و سرمایه داران نیز معیار اصلی این نیست که کارگر از کدام ولایت، قوم، زبان، نژاد و

مشخصات دیگر باشند. آن چه برای صاحبان سرمایه مهم است، دادن مزد کمتر و بهره کشی بیش تر از کارگران است. اگر توجه های دیگری از جانب کارفرماها و سرمایه داران مطرح شود، دلیل آن اغوای هر چه بیش تر کارگران برای استثمار بیش تر از آن هاست. اگر کارگران به بهانه ای وابستگی قومی، زبانی و کشوری، از سوی سرمایه داران استخدام شوند، این عناوین، دلیل اصلی به کارگماردن کارگران نیست. اگر شرایط دیگری پیش بیاید که منافع کار فرما و سرمایه دار با این عنوانها و از این کارگران، تامین نشود. سرمایه دار و کار فرما، به سادگی جای این کارگران را به کارگرانی که از قوم، زبان و ملیت دیگری باشند، تبدیل می کنند. با توجه به آنچه گفته شد، کارگران افغانستانی برای فروش نیروی کار شان به ایران، ترکیه، اروپا، استرالیا و امریکا می روند و نظام سرمایه داری این کشورها هم به نیروی کار بیش تر و ارزان نیاز دارند و بیشتر بر همین بنیاد است که کشورهای امپریالیستی برای تصاحب هر چه بیشتر ارزش اضافی به کشور های دارای نیروی کار ارزان صدور سرمایه و لشکر می کنند.

علی پور یا هر سلاح بدست و قلدر دیگری که متعلق به هر قومی باشد، اگر خودشان هم نخواهند و نداند عمل کرد شان در خدمت نظام بورژوازی و برای حفظ منافع صاحبان سرمایه و رهبران قومی است. اعتراض به عملکرد این افراد، بدون نقد کل سیستم، به معنی نادیده گرفتن اصل و عمق مسأله است. به همین شکل، هرگونه "ترجم" و "پشتیبانی" از کارگران، بر مبنای احساسات یا گرایش تباری، محلی و زبانی، کارگران را بیش تر از پیش متفرق می سازند و آن ها را از آگاهی رنج و عامل اصلی استثمار شان، بیگانه می سازند. جریان های ناسیونالیستی - قومی، بر مبنای تامین منافع سیاسی و اقتصادی شان، از هر رویداد برای زنده نگهداشتن قوم گرایی و ناسیونالیستی استفاده کرده؛ و این گرایش ها را

جهت تامین منافع شان هر چه بیش تر دامن می زنند. کارگران به جز جایگاه طبقاتی شان به هیچ تعلق دیگری مربوط نمی شوند. برچسب زدن هر عنوان و تعلق دیگری به کارگران و تقسیم کردن آن ها به قوم، زبان، جغرافیا و مذهب، هویت های کاذبی بوده که در پراکندگی طبقه ی کارگر و تداوم استثمار و محرومیت کارگران و پایداری نظام بردگی مزدی نقش دارد. کارگران در طول تاریخ برای نفی استثمار، بهره کشی و مناسباتی که سبب محرومیت این طبقه می شود، مبارزه کرده اند و در فرایند این مبارزه، ثابت شده که قدرت کارگران و پیروزی شان، در برابر هرگونه نابرابری و استثمار، خود آگاهی طبقاتی و اتحاد شان است. خصلت مبارزه کارگران نه تنها که قومی، سمتی، نژادی و... نیست بل در محتوا حتی ملی هم نمی باشد.

کارگران به جز جایگاه طبقاتی شان به هیچ

تعلق دیگری مربوط نمی شوند. برچسب

زدن هر عنوان و تعلق دیگری به کارگران و

تقسیم کردن آن ها به قوم، زبان، جغرافیا

و مذهب، هویت های کاذبی بوده که در

پراکندگی طبقه ی کارگر و تداوم استثمار و

محرومیت کارگران و پایداری نظام بردگی

مزدی نقش دارد. کارگران در طول تاریخ

برای نفی استثمار، بهره کشی و مناسباتی

که سبب محرومیت این طبقه می شود،

مبارزه کرده اند و در فرایند این مبارزه، ثابت

شده که قدرت کارگران و پیروزی شان، در

برابر هرگونه نابرابری و استثمار،

خود آگاهی طبقاتی و اتحاد شان است.

رنج مسکوت خبرنگاران و حامیان فریبکار آزادی بیان



بشیر یآوری

سرمایه‌داری، از سوی قدرت‌های سرمایه‌داری جهانی، در افغانستان از ایجاد نشریه و تلویزیون استقبال شد و قید و بندهایی دوره طالبان و پیش از آن کمتر شده است؛ اما همچنان خطر برگشت به گذشته و اعمال فشارها و محدودیت‌های سخت از سوی حاکمیت، مذهب‌گرایان و سنت‌گرایانی که قدرت اجتماعی و سیاسی دارند، وجود دارد.

با اندک غفلت یا تغییر شرایط؛ آنچه از زیاد بودن تلویزیون‌ها و نشریات به‌عنوان مصداق حمایت از آزادی بیان، به خورد جامعه و جهان داده می‌شود را دیگر نخواهیم داشت. محدودیت‌های سختی، فراراه آزادی بیان به‌وجود خواهد آمد.

دولت و نظام سرمایه‌داری به هیچ‌عنوان حامی آزادی شده نمی‌تواند. تا زمانی که منافع، مناسبات و ارزش‌هایی آن‌ها به خطر نیفتند یا مورد انتقاد قرار نگیرند، خود را حامی آزادی تلقی می‌کنند و کاری به خبرنگاران، نویسندگان و منتقدان ندارند؛ اما اگر این منافع مورد انتقاد و تهدید قرار گرفت، دشمن آزادی و آزادی بیان می‌شوند. تاریخ افغانستان شاهد سرکوب نویسندگان، آزادی خواهان و "آزادی بیان" بوده است و حالا نیز خارج از محدودیت‌ها و خط و مرزهایی که کشیده شده، کسی نمی‌تواند بدون ترس و لرز دیدگاه خود را بیان کند. حامیان واقعی آزادی بیان، باید این شعار را که "آزادی بیان داریم"، تحلیل کنند. زمینه و چالش‌هایی که آزادی بیان و فعالیت مطبوعات را تهدید می‌کنند، نباید نادیده گرفته شود. باید با اراده و دیدگاه روشن، از آزادی به‌عنوان یک ارزش و از "آزادی بیان" به‌عنوان یک نیاز، حمایت شود. تلاش‌های پیگیری که در دو دهه‌ی گذشته به نام "تعدیل قانون رسانه‌های همگانی" صورت گرفته، قید و بند، و محدودیت‌هایی که قرار است به نام قانون و حمایت از ارزش‌های اعتقادی، فرهنگی و ملی، در آن اضافه شود. برای این است که دست حاکمیت و نظام حاکم برای محدود کردن آزادی به هر شکل آن، باز باشد.

باید بدانیم نه این تلاش‌ها متوقف می‌شود و نه ظرفیت حمایت از آزادی بیان، در جامعه در حدی رشد کرده، که باور کنیم آزادی بیان از خطر مصئون است.

آنچه جلودار و به زنجیر بسته‌نشده مطبوعات، خبرنگاران و آزادی بیان بوده است، ترس دولت در از دست دادن مشروعیت، حمایت و منابع پولی از قدرت‌های سرمایه‌داری است که بند ناف این دولت به آن‌ها بسته است. اگر خطری از دست دادن مشروعیت و این منابع وجود نداشته باشد، دولت بیش‌تر از این می‌خواهد که از قدرت خود برای محدود کردن و در انقیاد آوردن رسانه‌ها استفاده کند. این که پس از دو یا سه سال، تلاش‌هایی به نام "تعدیل قانون رسانه‌های همگانی" راه اندازی می‌شود و محدودیت‌هایی به نام قانون در نظر گرفته شده و نکات مبهم در آن اضافه می‌شود، تلاش‌هایی است که اگر آزادی خواهان، نویسندگان و رسانه‌ها از آن غفلت کنند، در نهایت به نقطه‌ای خواهد رسید، که پس از آن، آنچه وجود دارد، از بین برود و در نهایت خبرنگاران و نویسندگان به جرم بیان حقیقت به زندان

آنچه طرح تعدیل قانون رسانه‌های همگانی گفته می‌شود در هفته‌های اخیر خبرساز شد. بر بنیاد نامه‌ای که از جانب رسانه‌ها و

نهادهای حامی خبرنگاران عنوانی رئیس جمهوری در بیست و چهارم جوزا فرستاده و منتشر شده، در این نامه گفته شده که در این طرح، مواردی وجود دارد که زمینه‌ی اعمال فشار، سانسور و محدودیت را بر کار خبرنگاران و رسانه‌ها مساعد می‌کند. در نامه‌ی خبرنگاران، رسانه‌ها و نهادهای حامی رسانه‌ها، ابراز نگرانی شده که در این طرح، حکومت می‌تواند منابع خبر و گزارش را شناسایی کند. سانسور پیش و بعد از نشر ممکن می‌شود و اصطلاحات تفسیر بردار و گنگی نیز بیش‌تر شده که می‌شود از آن، به قید و بند در آوردن رسانه‌های همگانی و نقض آزادی بیان، استفاده شود. این طرح که گفته می‌شود دو سال پیش در کابینه تصویب شده به پارلمان فرستاده شده بود. هرچند پس از رسانه‌ای شدن آن و بحث و انتقادها در مورد آن، از طرف دولت دوباره به کابینه برای بررسی خواسته شد و قرار است نکاتی مورد انتقاد در آن بررسی مجدد شود؛ اما نیاز است که در مورد چالش آزادی بیان، دشواری کار خبرنگاری و مشکلات روزنامه نگاران در افغانستان، پرداخته شود.

یک چالش در برابر آزادی بیان رویکرد دوگانه‌ی حکومت است. هرچند که حکومت همواره شعار می‌دهد، آزادی مطبوعات و رسانه‌ها، از دستاوردهای آن است. همزمان، اقدام به آوردن نکاتی در قانون مطبوعات و رسانه‌ها می‌کند که آزادی بیان و کار رسانه‌ها را محدود می‌سازد. این اقدامات از درون حکومت با شعار حمایت از آزادی بیان صورت می‌گیرد و این رویکرد متناقض، همواره سبب نگرانی نویسندگان، خبرنگاران و صاحبان رسانه‌ها شده است.

هرچند که حکومت خود را مدافع آزادی بیان می‌خواند و رسانه‌های بورژوازی آن‌چه در قانون اساسی در خصوص کار رسانه‌ها و فعالیت خبرنگاران گفته شده را تصدیق و آن را مصداق آزادی بیان مطلوب، تلقی می‌کنند و به آن قناعت دارند. اما قید و بندهایی به نام ارزش‌های مذهبی، فرهنگی و ملی، در قانون اساسی و قانون مطبوعات وجود دارد که زمینه‌ی ایجاد رسانه و آزادی بیان را خارج از تعریف و محدودیت‌های رسمی و قانونی گرفته است. این محدودیت‌ها همواره در افغانستان و جوامعی مذهبی وجود داشته و چالش‌های جدی را برای بیان دیدگاه و آزادی بیان آفریده است و حکومت‌ها به نام آن‌ها بر آزادی بیان، قید و بند وضع می‌کنند.

آنچه به نام آزادی بیان در افغانستان داریم، این آزادی، به گفته‌ی کارل مارکس، بدون "چین و شکن" نیست با محدودیت‌های ساختاری، قانونی و اعمال فشار و محدودیت، از درون رسانه‌ها نیز مواجه است. هرچند پس از سقوط حاکمیت طالبان با آمدن امریکا و دیکته شدن نظام

و تقلا می‌کنند. اما صاحب رسانه که از جنس و مربوط به طبقه‌ی کارگر نیست، این رنج و ذلت را نمی‌کشد؛ اما زمانی که ارباب بزرگ‌تر (دولت)، در مقابلش قرار می‌گیرد، شعار حمایت از خبرنگاران، آزادی بیان و ارزش‌های مدنی را سر می‌دهند.

نکته مهم دیگری، برای خبرنگاران است که بیش‌تر شان نمی‌دانند، کارگر هستند. کارگر تنها آن گروهی اجتماعی که بیل و خشت و گُلتگ و جاروب به دست دارند، نیستند که برای فروش کارشان روی جاده و چهار راهی‌های شهر ایستاده اند و انتظار سرمایه‌دار و کارفرما را می‌کشند. پول و وسیله‌ای تولیدی غیر از این را ندارند. آن‌هایی که لباس شیک و کفش نو، بیک و کامپیوتر دارند و در دفترها در بدل فروش نیروی ذهنی، اندوخته‌های فنی، آموزشی و تجربی شان، معاش اندک می‌گیرند و غیر از این، وسیله‌ای برای تامین معاش ندارند، کارگر اند. خبرنگار، گزارش‌گر و تحلیل‌گر رسانه، معلم و آن کارمند دفتری که چنین هستند، کارگر اند؛ اما این گروه‌ها در افغانستان این حقیقت را کمتر می‌دانند.

این گروه‌ها تا زمانی که خود را بریده از طبقه‌ی کارگر و کارگران دیگر محسوب کنند و در برابر استثمار و فریب کارفرماها و در گُل نظام سرمایه‌داری سکوت کنند، گرسنه و بی‌کار می‌شوند و هیچ نقشی در کاری که انجام می‌دهند، نخواهند داشت. حاصل زحمت‌شان حداقل دستمزد، سفره خالی، گرسنگی و بیماری‌های ناشی از کارهای سخت و طاقت فرساست.

این گروه‌ها باید چه کار کنند؟ باید نخست وحدت شان را برای مقابله با حق‌گُشی و استثمار در رسانه، دفتر و کارگاه‌هایی که کار می‌کنند، حفظ کرده و از حقوق شان دفاع کنند. در گام بعدی باید اتحادیه‌های صنفی‌شان را بسازند و خودشان آن اتحادیه‌ها را رهبری کنند و با تشکُل و قدرت بیش‌تر، از حقوق صنفی شان دفاع کنند. موفق طبقاتی شان را درک کرده و با تمامی کارگران در یک صف در برابر سرمایه‌داری و استبداد آن مبارزه کنند.

و زنجیر بیفتند. نکته‌ی مهمی دیگری که باید گفته شود این است، نه حکومت حامی واقعی خبرنگاران، نویسندگان و آزادی بیان است و نه صاحبان رسانه‌هایی که از رسانه‌ای شان به عنوان وسیله‌ای برای به دست آوردن پول و قدرت استفاده می‌کنند. عاملان اصلی آزادی بیان، دگر اندیشان، خبرنگاران و گزارش‌گرانی اند که از واقعیت‌ها می‌نویسند، پرده از فساد و جنایت پس می‌زنند. اگر دولت دروغ نمی‌گوید و صاحبان رسانه‌های فن‌بگیر شعار فریبنده سر نمی‌دهند. باید در قانون، از حقوق و کار خبرنگاران حمایت شود. چه کسی تا حالا رنج خبرنگاران و گزارش‌گران و تحلیل‌گران رسانه‌ای را که حقیقت را افشا کرده اند و از واقعیت نوشته اند، درک کرده و به آن رسیدگی شده است. دولت یا حامیان دروغگو و فریبکار خبرنگاران. یا صاحبان روزنامه‌ها، خبرگزاری‌ها و تلویزیون‌های وابسته به سازمان‌های استخباراتی و سرمایه‌داران داخلی. کسانی که با عنوان صاحب رسانه و حامی خبرنگاران، این روزها شعار حمایت از آزادی بیان را سر می‌دهند آیا کسانی نیستند که آزادی بیان و افشای حقیقت از سوی خبرنگاران را قربانی منافع اقتصادی و سیاسی شان می‌کنند و کمترین پایبندی به مسئولیت شغلی و حقوق خبرنگاران ندارند.

پول کافی و هنگفتی را به نام رسانه‌های شان، از منابع خارجی می‌گیرند. در وزارت اطلاعات و فرهنگ به پای جواز خبرگزاری، نشریه و تلویزیون شان تعهدی به رعایت از حقوق خبرنگاران می‌نویسند و با کارگر رسانه (خبرنگار، گزارش‌گر و تحلیل‌گر) قرارداد کاری را با گونه‌هایی از بهره‌کشی، استثمار و قید و بندهای غیر قانونی ترتیب می‌دهند. در نهایت همین قرار داد معیوب را هم پس از یک ماه و چند ماه نقض می‌کنند. خبرنگاران، گزارش‌گران و کارمندان را از شغل شان بی‌کار می‌کنند. این تنها رنج خبرنگار و کارگران رسانه، نیست. این منادیان دروغ‌بین آزادی بیان، حتی چشم به حقوق ناچیز خبرنگاران نیز می‌دوزند. چند ماه یا بخشی از حقوق خبرنگاران و کارگر رسانه را با فریبکاری به بهانه‌هایی نمی‌پردازند. خبرنگار و کارگر بی‌کار شده، شش ماه، یکسال، دو سال و... دنبال معاش گروگان گرفته شده‌ای شان، می‌گردند

نگاهی به زندگی و کارنامه زنده یاد رفیق شریفی

✍ جواد طیب



به پاکستان رفت و معایناتی که صورت گرفت، معلوم شد که به سرطان بدخیم پروستات نیز مصاب شده است. با آن که چند بار با همکاری رفیقان به شهرهای پاکستان برای تداوی رفت اما با تأسف به نسبت پیشرفت سرطان در سایر قسمت های بدنش، وضع جسمی او بهتر نشد با گذشت هر زمان وخیم تر می شد. سر انجام با دریغ و درد، در سپیده دم یکشنبه هجدهم جوزای ۱۳۹۹، مطابق هفتم جون ۲۰۲۰، قلب رفیق شریفی، این انسان شریف، مبارز و آشنا با درد و رنج کارگران و فرودستان، از تپیدن باز ماند.

رفیق شریفی در طول عمر و فعالیت پُر ثمر خود، با گروه ها و سازمان های مختلف چپی همکاری داشت و تلاش می کرد که فعالان جنبش کارگری و طبقه کارگر را از پراکندگی، سکتاریسم، محفل گرایی و جزیره شدن، برهاند و تا آخرین روزهای عمرش این هدف را دنبال می کرد و در این راستا فعال بود و دیدگاه های خود را مطرح کرد.

یاد رفیق شریفی گرامی و راه و آرمانش پر رهرو باد!

کارگر که ارگان نشراتی انجمن اجتماعی

کارگران بود، با مدیر مسؤولی رفیق

شریفی به فعالیت آغاز کرد. این نشریه

در میان نشرات آن زمان، تنها نشریه ای

بود که به دور از تعلقات تباری و اتنیکی

تنها مسایل جامعه، کارگران و جنبش های

اجتماعی را از موضع طبقه کارگر به

بحث، تحلیل و نقد می گرفت. ۲۳ شماره

نشریه کارگر با مدیر مسؤولی رفیق

شریفی منتشر شد.

در طول عمر و فعالیت پُر ثمر خود، با

گروه ها و سازمان های مختلف چپی

همکاری داشت و تلاش می کرد که فعالان

جنبش کارگری و طبقه کارگر را از

پراکندگی، سکتاریسم، محفل گرایی و

جزیره شدن، برهاند و تا آخرین روزهای

عمرش این هدف را دنبال می کرد و در

این راستا فعال بود و دیدگاه های خود را

مطرح کرد.

ریش و لنگی/دستار، انسان ها را می کشتند و میلیون ها انسان از ستم آن ها آواره شدند، زنان، کودکان و خانواده های طبقات فرودست که توان فرار به کشورهای دیگر را نداشتند، زیر شلاق و تیرباران مجاهدین و طالبان، هر روز نابود می شدند.

پس از حادثه یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ در امریکا که زمینه هجوم و صدور سرمایه را به افغانستان بیش تر مساعد کرد. نیروهای امریکا، سازمان ناتو و بیش از چهل کشور سرمایه داری در افغانستان آمدند. در این دوره، مناسبات سرمایه داری و بازار آزاد از بالا در چهارچوب نظام دموکراسی، قانون اساسی، اسناد و میثاق های حقوقی و روی کار آمدن حکومت های موقت، انتقالی و ... تقویت شد.

رفیق شریفی در این زمان، در یکی از شرکت های مخابراتی به عنوان کارگر استخدام شده بود. با جمعی رفیقانش در ارتباط بود و پیش تر از پیش استعمار و استبداد سرمایه را بر کارگران، مردم فقیر، فرودست و ستم کش، احساس می کرد. در این دوره با سازمان سوسیالیست های کارگری همکاری شده بود و با همراهی و هماهنگی جمعی از فعالان کارگری، اولین مبارزه کارگری را برای نجات و رهایی کارگران و طبقات فرودست از استعمار و اشکال ستم اجتماعی، با تشکیل "انجمن اجتماعی کارگران افغانستان" آغاز کرد. این انجمن به منظور دفاع از مطالبات کارگران برای نفی بهره کشی از آن ها و بیدادگری صاحبان سرمایه و کارفرماها، تاسیس شد. شریفی در اولین مجمع عمومی این انجمن، به عنوان رئیس آن، انتخاب شد و با آغاز به کار "انجمن اجتماعی کارگران افغانستان" نشریه کارگر که ارگان نشراتی این انجمن بود، با مدیر مسؤولی رفیق شریفی به فعالیت آغاز کرد.

نشریه کارگر در میان نشرات چاپی آن زمان، تنها نشریه ای بود که به دور از تعلقات تباری و اتنیکی تنها مسایل جامعه، کارگران و جنبش های اجتماعی را از موضع طبقه کارگر به بحث، تحلیل و نقد می گرفت. ۲۳ شماره این نشریه با مدیر مسؤولی رفیق شریفی منتشر شد.

رفیق شریفی پس از آن نیز فعال بود؛ اما از چهار سال به این سو، با بیماری و مشکلات ناشی از آن، درگیر شده بود. یک سال پیش برای تشخیص این بیماری و تداوی

از آن که سازمان آن ها در کنار "حزب دموکراتیک خلق" قرار گرفت و به دفاع از اتحاد جماهیر شوروی پرداختند. شریفی از این سازمان، فاصله گرفت. نقدهایی را پیرامون جامعه و جنبش های اجتماعی، از موضع طبقات فرودست، مطرح می کرد.

با بدتر شدن اوضاع عمومی در کشور، مانند کارگران دیگر، جهت فروش نیروی کارش به ایران رفت و بعد از چند سال به افغانستان برگشت.

در این مرحله، در غرب کشور به یکی از جبهات "چپ" پیوست و علیه حاکمیت آن زمان، تفنگ مبارزه را به دست گرفت و تا پیش از آمدن احزاب جهادی و جنگ آن ها برای کسب قدرت در کابل، در جبهات غرب کشور حضوری فعال داشت، همزمان کار تئوریک و نظری می کرد و با فعالان جنبش چپ در سایر مناطق و فعالانی که در پاکستان بودند، ارتباط داشت.

این درحالی بود که گروه های مجاهدین برای منافع شخصی و تطبیق هرچه بیشتر استراتژی کشورهای امپریالیستی در کابل، خون انسان های این سرزمین را می ریختند و زیرساخت های اجتماعی را نابود می کردند. این جنگ در سراسر کشور گسترش پیدا کرده بود و از مردم افغانستان قربانی می گرفت. گروه های مجاهدین به فجیع ترین شکل، حتا به جرم نداشتن

عصمت الله فرزند عبدالشکور در سال ۱۳۳۲ خورشیدی در قریه انجیر ولسوالی چاه آب ولایت تخار در یک خانواده فقیر و زحمت کش به دنیا آمد و تحصیل خود را در لیسه رستاق به پایان رساند.

شریفی همین که پا به دوران جوانی گذاشت، استبداد طبقات حاکم را در وجود سلطنت فاسد و استبدادی ظاهر شاه، مناسبات ارباب-رعیتی زمین داران بزرگ، و در وجود اربابان منطقه با گوشت و استخوان خود، لمس و احساس کرد و علیه آن موضعی قاطع گرفت.

سال های ۱۳۴۹ و ۱۳۵۰ مردم افغانستان گرفتار قحطی و گرانی سختی شده بود، اقشار و طبقات محروم و فرودست جامعه از فرط تنگدستی، درماندگی و گرسنگی، کودکان شان را به خصوص کودکان دختر را می فروختند و یا در کوچه و پس کوچه ها رها می کردند. در این زمان، شریفی و تن چند از رفیقانش به جنبش چپ پیوست و اولین فعالیت خود را از لیسه رستاق آغاز کردند. آن ها به دفاع از مطالبات برحق مردم می پرداختند و در اعتراض به وضعیت موجود و حکومت شاه و عاملان ستم اجتماعی منطقه، جلسات و تظاهراتی را راه اندازی می کردند.

بعد از فراغت از دوره لیسه، تا کودتای هفتم ثور ۱۳۵۷، با اشخاصی نزدیک به طاهر بدخشی در ارتباط بود. پس

صاحبان سرمایه و رژیم سرمایه داری در ایران، همیشه، تلاش دارد بار تمامی بحران های اقتصادی و سیاسی جاری را بر دوش طبقه کارگر ایران بگذارد و هزینه سنگین بحران و نیز تحریم های اقتصادی فراینده را از سفره خالی طبقه کارگر ببرد. در این میان، کارگران و مهاجران افغان - که ضعیف ترین و تحت ستم ترین بخش طبقه کارگر در ایران هستند - با سببیت بیش تری مورد تعرض و توحش قرار می گیرند. افزون بر این، حکومت جمهوری اسلامی بار گراف نفوذ در افغانستان، و رقابت سیاسی با دیگر حکومت های سرمایه داری به منظور بسط و گسترش نفوذ در سایر کشورهای منطقه را بر گرده ضعیف کارگران و مهاجران افغان قرار می دهد و از آن ها به مثابه اهرم فشار و ابزاری برای اعمال زور، کنترل و پیش برد مقاصد سیاسی و جیو-پولیتیک خود در مناسبات دیپلماتیک و سیاسی با حکومت دست نشانده افغانستان، و در رقابت با سایر حکومت های سرمایه داری در منطقه، استفاده می کند.

فراخوان برای ایجاد نهاد همبستگی در دفاع از حرمت و حقوق کارگران و مهاجران افغان

سیاست های نهاد های جهانی از جمله سازمان ملل و مامشات و بی‌مبالاتی آن‌ها در قبال سرنوشت وخیم و برده‌وار کارگران و مهاجران افغان را نقد و بررسی نموده و هم چنین سیاست‌های سودجویانه حکومت افغانستان در هم کاری و زدوبند با حکومت جمهوری اسلامی ایران علیه کارگران و مهاجران افغان در آن کشور را افشا و به ضد خودش مبدل می نماید؛

در قبال جنایات لجام گسیخته جمهوری اسلامی نسبت به کارگران در مجامع و دادگاه های جهانی دادخواهی نموده و خواهان محکومیت و به کیفر رسیدن عاملان و مجریان این جنایات از جمله جنایات اخیر می شود؛

این نهاد که متشکل از فعالان کارگری، چپ و سوسیالیست افغانستانی و ایرانی بوده و تلاش خواهد کرد تا زمینه اتحاد، هم‌دلی و همبستگی با کارگران و مهاجران افغان در میان طبقه کارگر، و به ویژه فعالان کارگری، در ایران را فراهم آورد تا از این طریق سد دفاعی محکمی در برابر سیاست تعرض و توحش حکومت جمهوری اسلامی علیه کل طبقه کارگر و از آن میان کارگران افغانستانی ایجاد گردد؛

جهت‌گیری عمومی این نهاد که در جغرافیای مختلف فعالیت اش را سازمان می دهد، این است و باید باشد که زمینه و بستر لازم اتحاد، همبستگی و سازمان‌یابی کارگران و مهاجران افغانستانی را با هم طبقه‌ی های شان در ایران و کشورهای دیگر مساعد سازد تا طبقه کارگر به عنوان یک طبقه اجتماعی هم منفعت سوای تفکیک و تمایزات اتنیکی و ملی شان بتواند در مصاف با بورژوازی و دولت های سرمایه‌داری علیه ستم و استثمار صاحبان سرمایه وارد عمل شوند؛

این نهاد وظیفه خودمی داند که از حقوق کودکان و خانواده های کارگر و مهاجر افغان که شوربختانه اکثر کودکان آن ها از سنین پایین در بازارهای کار ایران به برده گی مزدی اشتغال دارند، مورد آزار و استثمار واقع می شوند، و از شرایط رشد طبیعی و آموزش و تفریح محروم می گردند، دفاع نماید؛ و توجه نهادهای جهانی مدافع حقوق کودکان را به وضعیت اسف انگیز آن ها جلب نموده و اقدامات لازم برای بهبود وضعیت زنده گی، آموزشی و بهداشتی و... آن ها را سازمان دهد.

جمعی از فعالان کارگری

۹ سرطان/تیر ۱۳۹۹: ۲۹ جون ۲۰۲۰



نشسته و سرکوب و تحقیر و اخراج شان را با سکوتی تاییدآمیز بدرقه می نمایند. این سیکل بسته، این شوربختی غیر قابل تصور، سرنوشت کارگران و مهاجران افغان در ایران را آشکار می‌کند؛ سرنوشتی که، در حال حاضر، می رود تا با کشتارهای فجیع و آشکار آن ها فرجام یابد.

برای پایان دادن به این بربریت ها و قساوت ها و بی‌حرمتی ها در برابر کارگران و مهاجران افغانستانی در ایران و کشورهای دیگر باید متحد شد و کارزار گسترده و عظیمی را به ویژه علیه تعرض و توحش حکومت سرمایه داری جمهوری اسلامی به راه انداخت و به نهادی سرو سامان داد که آن نهاد بتواند به طور مستمر، سراسری و مؤثر حقوق، مطالبات و خواست‌های کارگران را در مجامع کارگری و نهادهای بین‌المللی مطرح و نمایندگی نماید.

در این مدت در بیشتر کشورهای جهان و شهرهای افغانستان تجمعات اعتراضی در اعتراض به جنایات اخیر رژیم جمهوری اسلامی ایران بر پا شد که حرکت به جا و معقولی بود. اما چیزی که در بخش اعظم این حرکت‌های اعتراضی برجسته به نظر می‌رسید نوعی از تخاصم و تقابل ناسیونالیستی بود که به هیچ صورت به نفع طبقه کارگر و تقویت موضع و همبستگی طبقاتی آن نبوده و نیست؛ ما همه فعالان کارگری، چپ و سوسیالیست و همه انسان‌های انسان دوست و آزادی خواه را فرا می‌خوانیم تا در این کارزار سهم ارزنده و فعال داشته باشند تا باشد که نهاد دفاع از حقوق بدبیدی و بی قید و شرط هم طبقه بی های مان، کارگران و مهاجران افغان، بنیان گذاشته شود. ما عمیقاً بر این اعتقادیم، که جز با حمایت صمیمی و تا به آخر از این بخش طبقه کارگر در ایران، نمی توان امیدوار بود که اتحاد طبقه کارگر تامین و مبارزه آن علیه ستم و استثمار سرمایه داری به دستاوردهای قابل توجه و برگشت ناپذیر منجر گردد. کارگران و فرودستان روزهای سخت و پرمخاطره بی در پیش دارند و جز با اتحاد و همبستگی طبقاتی نمی توانند در برابر تعرض و توحش فراینده سرمایه داری بایستند.

این نهاد و کارزار فعالیت‌های زیرین را در دستور کار خویش قرار می دهد:

از طریق جمع آوری اطلاعات، اسناد و مدارک سیاست های ضد انسانی، تعرض و توحش در قبال کارگران و مهاجران افغانستانی را در سطح جهانی افشا نموده و از سازمان های کارگری و افکار عمومی آزادی خواه و انسان دوست می‌طلبید تا در دفاع از حق و حرمت این کارگران و مهاجران، جوانب ذیربط را تحت فشار و بازپرس قرار دهند؛

جهانی کارگر بیش از پنجاه نفر از کارگران افغانستانی که برای فروش نیروی کار خویش راهی ایران بودند، در منطقه مرزی دره ذوالفقار توسط عوامل جمهوری اسلامی دستگیر و پس از تحقیر، شکنجه و رفتار غیرانسانی بیش از بیست نفر از آنها به رودخانه هری‌رود انداخته شدند که تعدادی از آنها کشته و اجساد برخی از ایشان تا هنوز به دست نیامده است. جمهوری اسلامی طبق معمول جنایت و انسان ستیزی خود را چه در این مورد و چه در به آتش کشیده شدن و زنده زنده سوختن کارگران مهاجر افغان در شهر بزد منکر شده و همراه با سران دولت پوشالی افغانستان نتایج آن را به بررسی هیأت دوجانبه حواله کرده است.

رژیم های حاکم بر افغانستان، از جمله دولت اشرف غنی - عبدالله و حامیان جهانی آن ها نیز در این فجایع و جنایات شریک جرم جمهوری اسلامی اند. آن‌ها چنان شرایط وخیم اقتصادی را برای کارگران و مردم فرودست و محروم ایجاد کرده اند که برای بسیاری چاره بی جز مهاجرت برای به دست آوردن کار و لقمه نانی باقی نمانده است. افزایش فاصله طبقاتی و گسترش بیکاری در بین کارگران آن‌ها را ناچار به پذیرش ریسک مهاجرت به ایران و دیگر کشورها کرده است. رژیم سرمایه‌داری غنی-عبدالله با صدور نیروی کار به دیگر کشورها، در واقع کارگران افغانستان را به قتلگاه می فرستد و بدین لحاظ آنها نیز مسوول و شریک این جنایات و قساوت‌ها می باشند.

صاحبان سرمایه و رژیم سرمایه داری در ایران، چون همیشه، تلاش دارد بار تمامی بحران های اقتصادی و سیاسی جاری را بر دوش طبقه کارگر ایران بگذارد و هزینه سنگین بحران و نیز تحریم های اقتصادی فراینده را از سفره خالی طبقه کارگر ببرد. در این میان، کارگران و مهاجران افغان - که ضعیف ترین و تحت ستم ترین بخش طبقه کارگر در ایران هستند - با سببیت بیش تری مورد تعرض و توحش قرار می گیرند. افزون بر این، حکومت جمهوری اسلامی بار گراف نفوذ در افغانستان، و رقابت سیاسی با دیگر حکومت های سرمایه داری به منظور بسط و گسترش نفوذ در سایر کشورهای منطقه را بر گرده ضعیف کارگران و مهاجران افغان قرار می دهد و از آن ها به مثابه اهرم فشار و ابزاری برای اعمال زور، کنترل و پیش برد مقاصد سیاسی و جیو-پولیتیک خود در مناسبات دیپلماتیک و سیاسی با حکومت دست نشانده افغانستان، و در رقابت با سایر حکومت های سرمایه داری در منطقه، استفاده می کند.

بیش از چهار دهه حضور کارگران و مهاجران افغان در ایران، نه تنها باعث رونق اقتصاد سرمایه‌داری شده، بلکه حربه‌ی در دست سرمایه داری برای فشار بیش تر به موقعیت کار و سطح معیشت طبقه کارگر هم بوده است. فقر و اضطراب کارگران و مهاجران افغان که آن ها را - در شرایط حاکمیت سرمایه‌داری هار و وحشی حکومت جمهوری اسلامی و فقدان وجود همبستگی طبقاتی کارگران - مجبور به پذیرش کارهای سخت و طاقت‌فرسا با دست‌مزدهای نازل نموده است، به نوبه خود هم به کاهش دست‌مزد و تنزل معیشت طبقه کارگر منجر گشته، و هم به انفکاک و نفاق در صفوف کارگران دامن زده و مانعی بر سر راه همبستگی و مبارزه متحد طبقه کارگر علیه ستم و استثمار سرمایه‌داری ایجاد کرده است. کم نیستند کارگرانی، که تحت تاثیر تبلیغات بورژوا-ناسیونالیستی و ایدئولوژی طبقه حاکم به چشم تحقیر و دشمنی به هم طبقه‌ی های خود می نگرند و به جای دفاع از حقوق انسانی آن ها، موقعیت فرودست و برده‌گی تحمیل شده بر آنان را به نظاره

ستم، استثمار و قساوت لجام گسیخته نسبت به کارگران و مهاجران افغانستانی در ایران، پاکستان، ترکیه و کشورهای دیگر تاریخی به قدمت تاریخ رشد و فربه شدن مناسبات سرمایه داری در این کشورها دارد. در دهه پنجاه خورشیدی رژیم سرمایه داری در هیأت سلطنت پهلوی و بعد از آن تا همین امروز جمهوری اسلامی سرمایه، شرایط کار طاقت فرسا و زنده‌گی سختی را برای این بخش از طبقه کارگر که بخش جدایی ناپذیری از طبقه کارگر ایران می‌باشد، تحمیل نموده است.

دولت بورژوازی افغانستان به رهبری محمد داوود به دلیل ضعف و بحران اقتصادی قادر به جذب نیروی کار و تأمین معیشت نیروی عظیمی از ارتش ذخیره کار نبود و بر همین اساس، همانند امروز، زمینه مهاجرت گسترده نیروی کار را در تئانی با دولت وقت ایران مساعد ساخت؛ مهاجرت کارگران فصلی از افغانستان به ایران در دوره حکومت پهلوی و در پی اعمال اصلاحات ارضی و هم زمان با گسترش سرمایه داری در ایران آغاز گردید. هزاران کارگر افغان، هم زمان با رونق اقتصادی سال‌های اول دهه پنجاه، و نیاز صاحبان سرمایه به نیروی کار ارزان، انباشت سرمایه و کسب سودهای کلان وارد بازار کار ایران شدند. در آن سال‌ها نیز کارگران افغانستانی در سخت‌ترین شرایط با نازل‌ترین دست‌مزدها به سنگین‌ترین و شاق‌ترین کارها اشتغال داشتند و در کنار این که از حداقل امکانات رفاهی و بیمه و بهداشت محروم بودند مورد بی‌حرمتی و رفتار تبعیض‌آمیز کارفرمایان و نظام حاکم قرار داشتند. امواج گسترده و میلیونی مهاجرت افغان‌ها به کشورهای منطقه و فرامنطقه پس از کودتای ثور و در پی آن هجوم ارتش شوروی به افغانستان، غلبه و سلطه یافتن احزاب و جریان های مسلح اسلامی بر جنبش مقاومت مردم علیه رژیم کودتا و دخالت آشکار قدرت‌های امپریالیستی دیگر در امور این کشور به طور فرایندیهی افزایش یافت. چندین میلیون مهاجر افغان طی بیشتر از چهل سال تحت شرایط نابسامان اقتصادی، به دلیل جنگ و بربریت نیروهای درگیر از یک سو و فقر و فلاکت فراینده و کشتار و ناامنی از سوی دیگر ناگزیر از ترک کاشانه و دیار شان گردیده و دست به مهاجرت زده اند.

در ایران که پس از پاکستان بیش ترین تعداد کارگران و مهاجران افغان را در خود جای داده است سالیان سال است که بخش وسیعی از این کارگران و خانواده هایشان که سهم انکارناپذیری در پروسه انباشت سرمایه در این کشور داشته است، به سیاق گذشته در بی‌حقوقی مطلق به سر برده، وحشیانه استثمار شده و مورد انواع تحقیر و رفتارهای تبعیض‌آمیز و ضدانسانی قرار گرفته است. واقعیت مسلم این است که آحاد طبقه کارگر در ایران که "خودی" و ایرانی شمرده می‌شوند نیز در فقر مطلق و شرایط معیشتی دشواری به سر برده و در کنار آن زیر بار فشارهای اقتصادی و سرکوب های سیاسی حکومت سرمایه داری جمهوری اسلامی جانشان به لب رسیده است، اما بر کارگران متولد افغانستان که همواره شاق‌ترین و طاقت فرساترین کارها را با پایین‌ترین دست‌مزدها انجام می دهند و به طور مضاعفی مورد استثمار و بهره کشی و ستم قرار می گیرند؛ آشکارا آپارتاید سیاسی و اجتماعی روا داشته می‌شود. نمونه هایی از این آپارتاید رسمیت یافته را در شکل نداشتن حق سفر، محرومیت از تحصیل، بهداشت و درمان و بیمه های اجتماعی و... می‌توان مشاهده کرد. اما این نمونه‌ها گوشه کوچکی از توحش و جنایات حکومت اسلامی سرمایه در قبال جمعیت چند میلیونی کارگران و مهاجران افغان در ایران است، چنانکه امسال در روز

د کډوالی کرکیچ، لاملونه او کړاوونه

ناصر لویاند



هرکال د جون میاشتې په شلمې نېټې د ملګرو ملتونو، حکومتونو، نړیوالو سازمانونو او مدني ټولنو لخوا د کډوالی نړیواله ورځ لمانځل کېږي، خو هیڅ حکومت، سازمان او ټولنه د دې بحران جرړې نه څېړي او نه هم لیوالتیا لري چې د پانګوالي نظام له وحشیانه او خونړي مخ څخه پرېوتی پورته کړي.

ټول حکومتونه او په اصطلاح بې پرې او خپلواک سازمانونه په دې اند دي چې د کډوالو د ستونزو په یادولو او د ځینو پروژو سرته رسولو او د لنډمهالو انساني مرستو په ویشلو سره د دوی مسوولیت رفع کېږي. هغوی هیڅکله د کډوالی اصلي لاملو ته ګوته نه نیسي او نه هم د هغوی د لیرې کولو لپاره وړاندېزونه مخې ته ږدي. اما برعکس، د ملګرو ملتونو سازمان، ځیني حکومتونه، د مهاجرت او بشري حقونو سازمانونه او موسسې، د مهاجرت کرکیچ ته د یو ګټور بزنس په سترګه ګوري او د کډوالو د ستونزو د هوارولو په پلمه بڼې ډیرې پیسې لاسته راوړي. نو، ویلای شو چې نوموړي بنسټونه هیڅکله نه غواړي چې د کډوالی کرکیچ لپاره تپاتې او بنسټیزه حل لاره ومومي او په دې توګه خپل کاروبار کې لغته ووهي. زیاتره د بشري حقونو او کډوالو چارو نړیوال او ملي سازمانونه خپلواکي نه لري او بودجه یې هم له ځانګړو دولتونو او بنسټونو څخه تمویل کېږي، نو ځکه اړ دي چې د بسپنه ورکونکو هیوادونو او هغوی پورې د اړوندو موسسو د ټاکل شوو اجنډاو سره سم خپل فعالیتونه وکړي او د مهاجرو سره د مرستو په بهانه د هغوی ځانګړې پروژې پلي کړي.

اجباري مهاجرت د نه رغیدونکي نړیوال کرکیچ په توګه د پانګوالي نظام یوه برخه جوړوي. جګړې او نامني، فقر او طبیعي ناورینونه او نور سیاسي او ټولنیز توپیري چلندونه او نابرابری د کډوالی لامل ګرځي. پانګوالي نظامونه د سود او پانګې د لاسته راوړلو او متمرکزولو لپاره چمتو دي چې هر ډول انساني، اخلاقي او قانوني معیارونه، ارزښتونه او اصول تر پښو لاندې کړي. هغوی خپلو لنډمهالو یا استراتیژیکو اقتصادي او سیاسي موخو د لاسته راوړلو لپاره د نړۍ په ګوټ ګوټ کې لاسوهنې کوي او ویجاړونکو جګړو ته لمن وهي. هغوی د جګړو، نظامي او استخباراتي توطؤ او اقتصادي تحریمونو له لارې نور هیوادونه خپلې ولکې لاندې راولي او د اشغال شوو هیوادونو او ملتونو طبیعي زیرمې او انساني ځواکونه په بیرحمۍ سره لوټوي.

په عادي حالت کې هیڅ انسان او کورنی دا نه غواړي چې کډوال شي او خپل ټاټوبی، دوستان او د کورنی غړي تر شا پرېږدي. هیڅ انسان پرته د اړتیا او اجبار څخه نه غواړي چې له خطرونو ډکې لارې غوره کړي او خپل برخلیک د قمار تلې پرېکړې ته خوشې کړي.

په نړۍ باندې د برلاسي پانګوالي نظام د ناانساني سیاستونو، جګړو، فقر او نابرابریو له امله، نن ورځ په ټولې نړۍ کې د اویا ملیونو او اتو لکو څخه زیات کسان کډوال دي چې له دې شمیرې څخه ۴۱،۳ سلنه کورني بیخايه شوي وګړي دي. په هرو دوه و ثانوي کې یو کس د نوموړو لاملونو له کبله د کډوالو په لیست کې اضافه کېږي.

اما د بدمرغۍ ځای دا دي چې د جګړو او تروریزم تمویلونکي هیوادونه له یوې خوا په وروسته پاتې هیوادونو کې جګړو او ناامنیو ته لمن وهي، له بلې خوا د جګړو څخه د تښتیدونکو کډوالو په مخ خپلې پولې تړي او هغوی د جګړې او تروریزم د قربانیانو په حیث نه پیژني. هر کال په زرګونو کډوال د ښځو او ماشومانو په ګډون د هیوادونو د پولو ترمنځ د ناقانونو کډوالو په تور د امنیتي ځواکونو لخوا وژل کېږي، رېډول کېږي او زندانونو ته اچول کېږي. ډیر شمیر کډوال هم د قاچاق وړونکو د ناسمو لارو او د ډاډ نه وړ وسیلو په منځ کې خپل ژوند له لاسه ورکوي. برسیره په دې، هر کال نور په زرګونو کډوال د ترکیې، یونان او شمالي افریقا تر منځ سمندر او هم د استرالیا اړوند اوبو کې ډوبیږي.

لاتینیه امریکه هم لکه افغانستان، سوریه، عراق، لیبیا او یمن چې د امریکا او متحدینو د لاسوهنی او توطؤ ښکار ده، د فقر او بیکارۍ، سیاسي او ټولنیزو ناخوالو له امله خلک د شمالي امریکا هیوادونو ته د رسیدلو په موخه خپل کورونه پرېږدي، خو دلته هم د امریکایي امنیتي ساتونکو لخوا په ډزو ویشتل کېږي او د پولې څخه د تیریدو اجازه نه ورکوي. په دې وروستیو کې د ټرمپ ادارې د مهاجرینو ضد پالیسی په غوره کولو سره پرېکړه

وکړه چې د امریکا متحده ایالتونو او مکسیکو په پوله باندې دیوال جوړ کړي چې د کډوالو اوبستل تم کړي.

خو دلته په افغانستان کې څلور لسیزې کېږي چې د جګړې اور بلېږي او د جګړې د سوزونکو لمبو له امله نږدې ټولو افغانانو په یو ډول د کړاوونو څخه ډک د کډوالی ژوند یې تجربه کړی او د خپل هیواد او کور او کلي پرېښودلو ته اړ ایستل شوي دي. کله چې په خپل هیواد کې د وګړو لپاره امنیت، کور او کار او د ژوند لومړنۍ آسائتیاوې نه وي، د خلکو سر او مال، پت او آزادی له مستقیم ګواښونو سره مخامخ وي، خک مجبورېږي چې لږ تر لږه د خپل ژوند او پت د خونديتوب لپاره په بهر کې د کډوالی ستونزمن ژوند ته ترجیح ورکړي.

د طالبانو د پرځیدو او د امریکا او ناټو نظامي ځواکونو له یرغل وروسته، په بهر او کور دننه خلکو تمه درلوده چې په هیواد کې به نور د جګړو او وینو تویونو ټغر ټول شي او د ودانۍ او پرمختګ څپې به په خوځښت راشي، اما وروسته د شلو کالونو تیریدو سره سره، نه یوازې دا چې حالات ښه نه شول بلکې د پخوا نه هم ډیر ترینګلي، خونړي او کرکېچن شول. یو ځل بیا دا حقیقت څرګند شو چې امپریالیزم او ښکېلاک هیڅکله چا ته نیکمرغي او سوکالي نشي وربخښلی. هغوی تل د نورو ولسونو په جنګ، وینه تویونه او ویجاړۍ کې خپلې اقتصادي، سیاسي او نظامي ګټې لټوي. نو له دې کبله، هغه شمیر کډوال چې د امریکا او ناټو د ګوډاکې رژیم جوړیدو سره خپل وطن ته راستانه شول، ډیر ژر هیلې یې په اوبو لاهو شوې او بیرته اړ شول چې د دوهم او دریم ځل لپاره خپل کډې پشا کړي او وطن پرېږدي. د کابل د ګوډاکې رژیم

د فساد او خیانت لکبله د فقر او بیکارۍ کچه راتیټه نشوه، امنیت لږ تر لږه لویو ښارونو کې ټینګ نشو، د کور جوړولو لپاره مستحقو خلکو ته ځمکې توزیع نشوي او په پایله کې خلک د خپل راتلونکې په اړه ډاډمن نشول. د حامد کرزي نږدې یوه نیمه لسیزه حکومت او بیا د غني او عبدالله تر مشرۍ لاندې وروستي شپږ کاله ټول د ملي شتمنیو، ځمکو او د ملیاردونو ډالرو بهرنیو مرستو په چورولو او لوټولو کې تیر شول او هیڅ ډول بنسټیزه پروژه او اشتغال زیږونکي نوښتونه پلي نشول. د فقر او بیکار او نامنی کچه ډیره لوړه شوه او د هیواد ۷۰ سلنه نفوس د بیوزلی کرښې لاندې راغی. اما بل پلو، جهادي مشران او دهغوی ډلې ټپلې، د لویدیځو هیوادونو کورني جاسوسان، وزیران، والیان، د پارلمان وکېلان او سیمه ایز قومندانان او وسله والي ډلې، ټول ملیونان او فرعونیان شول. د آریانا نیوز د راپور له مخې، د غني - عبدالله په حکومت کې یوازې ۲۲ زره مشاورین استخدام شوي ول چې په منځني ډول د هر مشاور میاشتني معاش د ۳۰ زرو څخه بیا تر ۲۵۰ زرو افغانیو پورې وو. له دې سره سره، د شلو کالو په ترڅ کې د کرزي او غني - عبدالله حکومتونو د آزاد بازار او خصوصي کولو پالیسی په غوره کولو سره نه دا چې ښیګڼه یې خلکو او هیواد ته ونه رسوله بلکې شته پخوانۍ لاسته راوړنې او ټولګټې شتمنۍ، فابریکې او بنسټونه یې هم زورواکو او مافیایي کړيو ته وسپارل او لمنځه یې یوړل. د بیلګې په ډول، پخوا د شمال د نفت او ګازو تفحصاتو کې د ۳۰ زرو څخه زیاتو کارګرانو کار کو، خو اوس یې کچه ۵۵۰ کارګرانو ته راټیټه شوې او څو میاشتني مخکې پاتې ۵۱۲ تنه نور کارګران هم له دندو وشړل.

زنی که مادری نکرد



کبرا سلطانی

است؟ یا مواد مخدر که طالبان از آن تغذیه می‌کنند و این مواد به بازارهای اروپا و امریکا به فروش می‌رسد؟

علت اصلی جنگ، رقابت قدرت‌های سرمایه‌داری برای استفاده از موقعیت ژئوپولیتیک افغانستان، دست یافتن به منابع طبیعی، عقب‌گرایی و ارتجاع مذهبی است که گروه‌های مرتجع مذهبی در خدمت این قدرت‌ها قرار دارند و ماشین جنگی این قدرت‌ها را به حرکت می‌آورند. گروه‌های عقب‌گرا می‌خواهند، دوباره افغانستان را در کام خود بگیرند. باوجود خطرهایی که وجود دارد اما دیدگاه اکثریت زنان و جوانان تغییر کرده و برای نجات از این وضعیت تلاش می‌کنند. هرچند این ظرفیت در جامعه قدرتمند نشده است اما امیدوست از درون خاکستر جنگ که آن‌ها در آینده جامعه را از این جنگ و عاملان آن نجات دهند.

وحشی‌هایی آدم چهره، به خاک و خون کشیده می‌شوند، دیگر تکرار نخواهد شد؟

راستی چرا می‌کشند؟ آیا سخن از صلح نمی‌گویند؟ مگر زندانیان طالبان را با لباس سفید، لنگی، شمله و کفش‌های برند در پاهای شان، دسته دسته آزاد نمی‌کنند؟ این کشتار و جنایت‌ها و این جنگ، چرا پایان نمی‌یابد؟ کشتن انسان‌های بی‌دفاع و غیرنظامی چرا ادامه دارد؟ آیا تکرار این جنایت و وحشت، برای تسلیم شدن توده‌ها به اهداف ناپاک طالبان است؟ حکومت اشرف غنی و عبدالله که از پشتوانه‌ی نظامی ناتو و قدرت‌های بزرگ سرمایه‌داری برخوردار است، برای چیست؟ چرا در سایه‌ی این حکومت مردم چنین قربانی بدهند؟ این دولت غرق در فساد و آماده‌ی استقبال از طالبان است و زبوانه به حیات ننگین خود ادامه می‌دهد. علت جنگ در افغانستان چیست؟

روز گرمی بود، منتظر آمدن قطار بودم. سری به فیسبوک زدم، دیدم که عکس پیکر خون آلود کودکی، در کنار جسد خون آلود مادرش، در صفحه‌ی کار بران دست به دست می‌شود. تصویر دیگر مربوط به کودکی بود که پایش تیر خورده بود. این تصویرها از حمله‌ی وحشیانه بر شفاخانه‌ی نسایی ولادی در کابل بود که ۱۵ کشته و ۱۷ زخمی برجای گذاشت و قربانیان، کودکان، زنان و پزشکان بودند.

چرا زنان را هنگام ولادت و کودکان را در دم تولد می‌کشند؟ این مهاجمان چه موجوداتی هستند؟ دو پا؟ چارپا؟ یا شعور؟ بی‌شعور؟ با احساس؟ بی‌احساس و ... چه هستند؟

هر روز در افغانستان چنین حمله‌هایی انجام می‌شود که پیام آور صدها تراژیدی و داستان تلخ است. تصویر دردناک دیگری که از حمله بر این شفاخانه‌ی نسایی و ولادی دیدم، جسم خون آلودی مادری بود که در کف اتاق افتاده بود. این مادر سال‌ها، آرزوی داشتن کودکی را پرورده بود و در زمان بارداری برای خود و کودکش رویاهایی داشته است. با کودک خود در بطن اش حرف می‌زده، او را نوازش می‌داده و با او می‌خندیده است.

شاید این مادر از ترس کرونا که می‌باید کودکش را از او بگیرد به این شفاخانه آمده بود؛ ولی بی‌خبر از این که موجودات دو پای وحشی، کودکش را هنگام تولد از او گرفت. این مادر با شنیدن "الله اکبر" و صدای تیر اندازی مهاجمان، از دستشویی به بیرون می‌پرد و با کودک غرق در خونش مواجه می‌شود؛ اما این بار تیر به سر و کمرش اصابت می‌کند. این زن، آرمان مادر بودن و در آغوش گرفتن نوزادش را با خود به گور برد. این داستان و تصویر غم انگیز از یک مادر و کودک کشته شده او در حمله به آن شفاخانه بود. آیا اولین یا آخرین تراژیدی است؟ سوختاندن جوانان در شاهراه‌ها و کشتن سربازانی که از فقر و تنگدستی به اجل پناه می‌برند و جوانان فقیری که پدر و مادر شان با پینه و بخیه کردن، آن‌ها را از کودکی بزرگ کرده اند و به دست



می‌خواهم به نقل از مطلبی از دوبچه وله، آغاز کنم که در آن گفته بود: "حکومت افغانستان و طالبان، در جنگ پیروز نمی‌شوند اگر صلحی هم میان این دو جناح صورت گیرد، حاکمیت قانون و امنیت را به آرمغان نمی‌آورد."

جنگ بر سر چیست؟ موقعیت ژئوپولیتیک و منابع طبیعی دست نخورده افغانستان سبب جنگ شده

۵۲۸،۶۳۱،۶ رسپری. تر هغه مهاله چې پانگوالی نظام په نړۍ حاکم وي، تر هغه مهاله چې کارگران او د هغوی ملاتړ کوونکي قشرونه خپلې لیکې ټینګې او منظمې نکړي او د خپلو حقونو د لاسته راوړلو لپاره مبارزه او پاڅون ونکړي او په پای کې پانگوالی نظام رانسکور نکړي، تر هغې به د فقر، بیعدالتی، ناامنی او کپوالی سیوری هم په ټولې نړۍ خپور وي. دا د انقلابي روشنفکرانو او په ځانګړې ډول خپله کارگرانو او زیار ایستونکو دنده ده چې خپل طبقاتي پوهاوی لوړ کړي، سازمانونه او اتحادې جوړې کړي، یو بل څخه ملاتړ وکړي او په ملي او نړیوالې کچه د انساني او عادلانه نظام ټینګولو لپاره لاس په انقلاب پورې کړي.

کپوالی ادارې په ۲۰۱۲ کې سره هوکړه وکړه چې باید په ایران او پاکستان کې میشت ټول افغان کپوال تر ۲۰۱۷ پورې افغانستان ته بیرته ستانه کړي، خو عملا په دې برخه کې هیڅ پرمختګ شوی نه دی. که څه هم د افغانستان د کپوالو چارو وزارت او د ملګرو ملتونو د کپوالو چارو سازمان وخت نا وخت د هیواد ته د راستنو شوو کپوالو شمیرې وړاندې کوي خو هیڅ کله د باور وړ نه دي او دا هرڅه د مرستو د راجلبولو لپاره سرته رسپړي. په پاکستان او ایران کې د افغان کپوالو په شمیر کې د پام وړ کمی نه دي راغلي. همدا اوس له ۲،۴۵۰،۰۰۰ څخه ډیر افغان کپوال په پاکستان، ۲۴۳۰،۰۰۰ څخه ډیر په ایران او ۶۸۸،۱۹۸ ډیر په اروپا، ۱،۰۶۳،۳۳۰ څخه ډیر په امریکا او استرالیا او د نړۍ په نورو هیوادونو کې اوسپړي چې ټولټال شمیره یې

کوره حکومتونو لخوا ډیری ځل د سیاسي او اقتصادي موخو ته د رسېدلو د یوې وسیلې په توګه استفاده کېږي. د کپوالو په نوم د نړیوالې ټولنې څخه هر کال په څونو ملیونه ډالره مرستې ترلاسه کوي او هم په افغانستان کې د اوسنی ادارې او د هغوی بهرنیو ملاتړ کوونکې سره په سیالی او دښمنی کې په افغان کپوالو له تاوتریخوالي ډک فشارونه راوړي او د هغوی انساني او کپوالي حقونه تر پښو لاندې کوي. تر دې هم خواشینونکې خبره دا ده چې د ایران او پاکستان حکومتونه او استخبارات په افغانستان، سوریه او عراق کې د خپلې نیابتي جګړې او دښمني پرمخ وړلو لپاره هلته د افغان کپوالو او کارگرانو لمنځه خپل جنګیالی غوره کوي، هغوی ته روزنه او وسلې ورکوي او د جګړې ډګر ته یې لېږي. که څه هم د افغانستان دولت، ایران، پاکستان او د ملګرو ملتونو د

از صفحه ۷ د کپوالی کرکیچ، لاملونه ...

نو د همدې لاملونو شتون وو چې نه یوازې په بهر کې د میشتو کپوالو د راستنیدو لړۍ ودريده، بلکې هره ورځ ډیر نور خلک د ژوندې پاتې کېدو او کار موندلو لپاره له هیواد څخه تښتي. که څه هم ډیری وګړي او جوانان د کپوالی په ستونزو او په پردیو هیوادونو کې د ژوند کولو په ناوړو شرایطو څه نا څه پوهیږي: دا چې هلته په کلونو کلونو د قبولیدلو لپاره انتظار باسي، پرته د فیزیکی او ستونزمنو کارونو بل چانس ورته په آسانی په لاس نه ورځي، د کوربه هیواد د اسنادو د نه درلودلو پخاطر به تل د شپلو، بندي کولو، وهل ټکولو، سپکاوي او له انساني حقونو او ټولنیزو خدمتونو څخه د محرومیت سره مخامخ وي. په ایران او پاکستان کې افغان کپوال او کارگران د